

تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق

محمدتقی یوسفی*

چکیده

«تناسخ» آموزه‌ای است که از دیرباز فکر اندیشمندان را به خود معطوف داشته؛ بحثی که در علم‌النفس فلسفی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که هم در فلسفه نفس بازتاب‌های درخور توجهی دارد و هم در دیگر مباحث فلسفی. علاوه بر این، نمی‌توان از بازتاب‌های کلامی آن نیز غافل شد. از این‌رو، اندیشمندان مسلمان به فراخور توان فکری خویش، به بررسی آن پرداخته‌اند و غالباً به امتناع عقلی آن گرایش نشان داده‌اند. در این میان، شیخ اشراق به گونه‌ای دیگر سخن گفته است. در این مقاله، تلاش شده است تا دیدگاه ایشان با توجه به آثار وی تبیین شود؛ در این زمینه، ابتدا تاریخچه آموزه تناسخ، گرایش‌های گوناگون در این‌باره، اصطلاحات تناسخ و انواع آن و مبانی تناسخ و مبانی انکار آن، بررسی شده و در ادامه، تبیین دقیقی از دیدگاه ایشان ارائه گردیده است. در پایان، دلایل عقلی و نقلی طرفین - البته بر اساس آثار شیخ اشراق - ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: تناسخ، تناسخ ملکی، تناسخ ملکوتی، تناسخ صعودی، تناسخ متشابه، تناسخ نزولی، نسخ، مسخ، لسخ، رسخ.

مقدمه

بحث «تناسخ» یکی از مباحث قدیمی علم‌النفس فلسفی است؛ موضوعی که در طول تاریخ، فکر بشر را به خود معطوف داشته، به گونه‌ای که اعتقاد به تناسخ در میان ملل و اقوام زیادی از مسلمات شمرده شده است. در مغرب زمین، جزو اعتقادات مردم و دانشمندان یونان باستان بوده و امروزه در مشرق زمین نیز نحله‌های زیادی از جمله هندوها، بودایی‌ها و نحله‌های دیگر به آن اعتقاد راسخ دارند.

اندیشمندان مسلمان نیز به فراخور توان خویش، در این بحث میدان‌داری کرده‌اند. بیشتر اندیشمندان با براهین عقلی بر امتناع آن پافشاری می‌کنند. در مقابل، گروهی بر امکان آن پبای فشر دند. شیخ اشراق نیز به عنوان یک فیلسوف، نمی‌تواند از کنار آن به راحتی بگذرد. از این‌رو، در آثار خویش، از تناسخ نیز سخن گفته و به طور گسترده، دلایل طرفین را مورد توجه قرار داده است. بررسی دیدگاه شیخ اشراق از این لحاظ اهمیت دارد که وی فیلسوفی مسلمان است و دغدغه‌های دینی زیادی دارد، به گونه‌ای که در تثبیت نظام فلسفی خویش، به وفور از آیات و روایات بهره گرفته است. موضوع تناسخ نیز آموزه‌ای است که به سرنوشت انسان‌ها بستگی دارد که نه دین نسبت به آن بی تفاوت است و نه فیلسوف مسلمان. با توجه به اینکه اعتقاد به تناسخ در متون دینی برابر با کفر دانسته شده، این پرسش مطرح می‌شود که آیا شیخ اشراق به عنوان یک اندیشمند مسلمان، به تناسخ باور دارد یا بسان دیگر اندیشمندان مسلمان، تناسخ را انکار می‌کند و یا هیچ‌کدام از دو نظر، وی را قانع نساخته، به دیدگاه دیگری باور دارد؟

تلاش این مقاله بر آن است که با بررسی دقیق آثار شیخ اشراق، بدون هیچ‌گونه نگاه جانب‌دارانه، به دیدگاه نهایی وی نایل شود. بی‌تردید، زمانی می‌توانیم درباره دیدگاه وی نظر دهیم که تنها به آثار ایشان چشم بدوزیم. از این‌رو، در این مجموعه تلاش شده است تا فارغ از برداشت‌های شارحان، به متن نوشته‌های شیخ اشراق توجه شود تا در نهایت، دیدگاه ایشان به دست آید.

پیش از پرداختن به اصل موضوع، نگاهی اجمالی به چند بحث مقلّماتی ضروری به نظر می‌رسد:

نگاه تاریخی به موضوع بحث

«تناسخ»،^(۱) که تعبیر دیگری از آموزه «انتقال»^(۲) روح است، به عنوان یک عقیده عمومی در بسیاری از نظام‌های اندیشه فلسفی و باورهای مذهبی در فضاهای وسیع جغرافیایی و تاریخی مطرح است. هرچند در زمان کنونی، این باور را نسبت به برخی از جوامع مطرح می‌کنند، ولی شواهدی وجود دارند مبنی بر اینکه در برخی از دوره‌ها، در همه بخش‌های جهان رشد کرده و به صورت‌های گوناگون، در میان طوایف وحشی، که در اقصا نقاط کره خاکی ساکنند، رواج یافته است.

به دیگر سخن، اعتقاد به تناسخ از دیرباز در میان ملل و اقوام گوناگون مطرح بوده، به گونه‌ای که تقریباً در طول تاریخ بشر، همیشه گروه یا گروه‌هایی بوده‌اند که به تناسخ باور داشته، و برخی^(۳) آن را از جمله اعتقاداتی دانسته‌اند که علاوه بر جنوب شرق آسیا، در اروپا نیز رواج دارد، تا جایی که حتی برخی آن را به همه مذاهب فکری نسبت داده، چنین گفته‌اند: «ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ»^(۴)

جان بی. ناس نیز در این باره می‌گوید: همه مذاهب عالم، از بدویان وحشی تا امم متقدم، که دارای فرهنگ متعالی‌اند، همه بیش و کم قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته‌اند.^(۵)

بررسی بیشتر سیر تناسخ را به مجال دیگری می‌سپاریم.^(۶)

رساله جامع علوم انسانی

الف. تناسخ در هندوئیسم^(۷)

بخش مهمی از آموزه‌های مکتب «هندو» به آموزه تناسخ اختصاص دارد^(۸) و محققان آن را عمده‌ترین ویژگی مذهب هندوان می‌دانند؛^(۹) آموزه‌ای که نشانه نحله هندی دانسته شده و اهمیت آن به حدی است که اگر کسی به آن اعتقاد نرزد، از سلک هندوان به شمار نمی‌آید.^(۱۰) هندوان معتقدند: آدمی همواره در گردونه تناسخ و تولدهای متکرر در جهان پررنج گرفتار است.

ب. تناسخ در بودیسم

بی‌تردید، تناسخ یکی از نشانه‌های این نحله به شمار می‌آید.^(۱۱) البته پیروان مکتب «بودا» به تبعیت از بودا، که بدن انسان را اولین منزل نفس و باب‌الابواب همه بدن‌های حیوانی و نباتی می‌دانست،^(۱۲) به تناسخ اعتقاد راسخ دارند؛ ولی آنان بین اهل سعادت و دیگران فرق می‌گذارند. به اعتقاد آنان، نفوس سعادتمندان به جای اینکه در بدنی فرار گیرند، پس از مرگ به عالم عقل منتقل می‌شوند و به سعادت می‌رسند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به ذهن بشری خطور کرده است؛ ولی نفوس متوسطان، بازماندگان از کمال و اهل شقاوت به ابدان دیگر وارد می‌شوند. البته در اینکه وارد بدن انسان‌های دیگر یا ابدان غیر انسانی شوند، اختلاف‌نظر وجود دارد؛ برخی آن را به اختلاف مراتب نفوس در نیل به کمال دانسته و ورود به ابدان حیوانات را نیز جایز می‌دانند و برخی ورود به بدنه نبات را هم ممکن می‌شمارند.^(۱۳)

ج. تناسخ در میان ادیان توحیدی

در اینکه آموزه تناسخ به معنای انتقال دائمی ارواح به ابدان، در ادیان توحیدی وجود دارد یا نه، تردید جدی وجود دارد؛ ولی برخی از حکیمان آن را به شیث نبی ﷺ اسناد داده‌اند.^(۱۴) عباراتی نیز در متون دینی وجود دارند که برخی با استناد به آنها، تناسخ را جزو آموزه‌های دینی دانسته‌اند؛ مثلاً، برخی از تناسخیان ادعا کردند در کتاب کابالا (KABALA)، که یکی کتاب‌های مقدس یهودیان است، چنین آمده: «... بر تو حکم شده که بارها به زندگی‌ات برگردی»^(۱۵) و یا عبارتی در انجیل وجود دارد که به حضرت عیسی ﷺ گفتند: «در تورات نوشته شده که ایللیای نبی دیواره به عالم برمی‌گردد، پس چه زمانی برمی‌گردد؟ حضرت عیسی در جواب فرمود: او به دنیا بازگشت، ولی او را نشانخته و به قتل رساندند... او همان یحیی بود.»^(۱۶)

برخی از تناسخیان با استناد به آیاتی از قرآن کریم، اسلام را طرفدار تناسخ دانسته، از آیات مزبور دلایل به ظاهر محکمی برای دیدگاه خود ساخته‌اند که در کلمات شیخ اشراق نیز آمده

است. البته آموزه تناسخ کم و بیش در برخی از فرقه‌های اسلامی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود؛ مثلاً، «اهل حق» معتقدند: ارواح انبیا در بدن بزرگان آنها وارد شده است. «دروزی‌ها» نیز به تناسخ و تقمص اعتقاد دارند. «نمیری» به تبع نمیری به تناسخ اعتقاد داشته، معتقدند: خداوند در نمیری حلول کرده است.^(۱۷) در کتاب‌های فقهی نیز از طایفه‌ای به نام «خرمیه» نام می‌برند که به تناسخ باور دارند.^(۱۸) «قادیانی» را نیز پیروان تناسخ دانسته‌اند؛ زیرا میرزا غلام احمد قادیانی، رئیس این فرقه، معتقد بود: روح حضرت عیسی علیه السلام پس از مرگ، سه بار در دنیا ظاهر خواهد شد: یک بار در بدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک بار در بدن میرزا و بار دیگر، در آخرالزمان ظاهر می‌شود.^(۱۹)

برخی از نویسندگان هندی دانشمندان اسلامی را نیز متأثر از اصل تناسخ هندوان می‌دانند. تاراچند می‌نویسد: «شیخ شهاب‌الدین سهروردی معتقد بود: روح افرادی همواره در حال تکامل است و بدون توقف در تلاش است که به کمال اشراق و جذبۀ نایل آید. حتی مرگ هم آن را از تلاش باز نمی‌دارد. آن زمان که جسم خاکی نابود می‌گردد، در جسم دیگری حلول می‌کند.»^(۲۰)

تقسیم تناسخیان به لحاظ نوع تناسخ

محققان در تقسیم‌بندی تناسخیان، متفاوت سخن گفته‌اند که در اینجا، تنها به تقسیم فخر رازی اشاره می‌نماییم که با کلام شیخ اشراق از تباط دارد:

فخر رازی دیدگاه‌های تناسخیان را این‌گونه مطرح می‌کند:^(۲۱)

۱. گروهی از تناسخیان انتقال نفس را تنها به بدن انسانی جایز می‌شمرند.
۲. گروهی دیگر تعلق به بدن حیوانی را جایز شمرده‌اند. گروه دوم نیز دو دسته‌اند:
 - ۲-۱. برخی این سیر را برای همه انسان‌ها دایمی می‌دانند.
 - ۲-۲. برخی بین سعادت‌مندان و دیگران فرق گذارده، برآنند که نفس پس از اینکه در بدن پست‌ترین حیوان قرار گرفت، سیر انتقالش را در ابدان حیوانات ادامه می‌دهد تا به بدن انسانی

وارد شود. حال اگر اهل سعادت باشد با مرگ از سیر انتقال به ابدان رها می‌شود؛ ولی اگر اهل شقاوت باشد و به بالاترین درجه شقاوت برسد با سیر قهقرایی دوباره به ابدان حیوانی انتقال می‌یابد و همیشه این روند صعودی و قهقرایی برای اهل شقاوت وجود دارد تا به نهایت کمال خویش نایل شوند.

اصطلاحات تناسخ

تناسخ دارای دو اصطلاح «ملکی» و «ملکوتی» است که به اختصار به تعریف آن می‌پردازیم و سپس اقسام تناسخ ملکی را بیان خواهیم کرد:

۱- تناسخ ملکی

از «تناسخ ملکی»، که به آن تناسخ «منفصل»، «انفصالی»، «ظاهری» و «انتقالی» گویند، در زبان انگلیسی، با واژه‌های «Reincarnation»، «Transmigration» و «Metempsychosis» اشاره می‌شود. از این نوع تناسخ، تعریف‌های متفاوتی شده که جامع همه آنها به اجمال، این است که روح پس از جدا شدن از بدنی به بدن دیگر برمی‌گردد. از این رو، می‌توان تعریف ذیل را با کمی مسامحه، قدر جامع تعریف‌های متفاوت دانست: «انتقال النفس من بدن الی بدن آخر» (۲۲)

۲- تناسخ ملکوتی

در تعریف «تناسخ ملکوتی»، که به آن تناسخ «متصل»، «اتصالی»، «باطنی» و «کونی» (۲۳) هم گویند، آورده‌اند: «ظهور ملکات النفس علی مثلها و صورها المناسبه لها لدی النفس و فی صقعها و حاق ذاتها»؛ (۲۴) تناسخ ملکوتی آن است که ملکات نفس به صورت‌های مثالی مناسب با آن ملکات در نزد نفس و بلکه در ذات نفس ظهور یابند. (۲۵)

آنچه در دیدگاه شیخ اشراق مورد نظر است، همین تناسخ ملکی است، هرچند مآصدا بر تناسخ ملکوتی اصرار دارد.

انواع تناسخ ملکی

تناسخ ملکی در یک تقسیم بر سه نوع است: (۲۶)

- ۱- تناسخ نزولی: انتقال روح از بدن اشرف به بدنی اُخس؛ مثلاً، روحی که در بدن انسان بوده است، وارد بدن حیوان، نبات و یا جماد شود.
 - ۲- تناسخ صعودی: انتقال روح از بدنی اُخس به بدنی اشرف؛ مانند اینکه روح حیوانی وارد بدن انسان شود.
 - ۳- تناسخ متشابه: انتقال روح از بدنی به بدن هم‌عرض دیگر؛ مثلاً، از بدن انسانی به بدن انسان دیگری وارد شود و یا از بدن حیوانی به بدن حیوان دیگر انتقال یابد.
- مقسم تقسیم مزبور روحی است که به بدن دیگر منتقل می‌شود، خواه روح حیوان باشد یا انسان، در حالی که گاهی در تناسخ، تنها به روح انسان توجه دارند. از این رو، تقسیم دیگری شکل می‌گیرد که در ذیل عنوان پسین، به آن اشاره می‌کنیم.

انواع تناسخ نفس انسانی (۲۷)

- ۱- دنسخ/تناسخ: انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدن انسان دیگر؛ مانند اعتقاد بودایی‌ها و برخی از اقوام که روح بزرگ معبدشان را پس از مرگ، در بدن نوزادی جست‌وجو می‌کردند.
- ۲- مسخ/تماسخ: انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدن حیوان؛ این معنا زمانی روی می‌دهد که انسان کارهایی غیرانسانی و مناسب با حیوان انجام دهد.
- ۳- فسخ/تفاسخ: انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدنه گیاه؛ این معنا زمانی رخ می‌دهد که انسان تنها همش ارضای شکم و شهوتش باشد.
- ۴- رسخ/تراسخ: انتقال روح انسان از بدنش به بدنه جماد.

مبانی تناسخ

- ۱- جوهریت و وجود لنفسه بودن نفس: اگر نفس وجود لغیره داشته باشد امکان انتقال آن به بدن

دیگر نخواهد بود؛ خواه صورت نوعی بدن باشد، خواه عرضی برای بدن. در هر صورت، تصور انتقال آن به معنای انقلاب در ذات آن است؛ انقلاب از وجود لغیره به وجود لِنفسه که امتناع آن بدیهی است. بر این اساس، نفس تنها زمانی می‌تواند دچار تناسخ شود که جوهری باشد که دارای وجود لِنفسه است.

۲- بقای نفس: آیا انسان پس از مرگ به طور کامل نابود می‌شود و هیچ چیزی از او باقی نمی‌ماند، یا نفس او باقی می‌ماند، هرچند بدنش تجزیه و به عناصر دیگری تبدیل شده باشد؟ این مسئله نیز معرکه آراء است. ماتریالیست‌ها، که نفس را صورت بدن یا عرضی از اعراض آن می‌دانند، به بقای نفس پس از مرگ اعتقادی ندارند؛ ولی کسانی که به تجزیه آن اعتقاد دارند، می‌توانند از بقای نفس جانب‌داری کنند؛ ولی با این حال، این گروه نیز در بقای نفس هم‌نوا نیستند. برخی با وجود اعتقاد به وجود استقلالی نفس، بقای آن را نپذیرفته و به زوال آن تن داده‌اند و برخی نفس را پس از مرگ، جاوید می‌دانند.

ناگفته پیداست که زوال نفس با اعتقاد به تناسخ ناسازگار است؛ زیرا اعتقاد به زوال نفس، با اعتقاد به تناسخ نفس - به معنای پذیرش همزمان وجود و عدم نفس - در تناقضی آشکار است. از این رو، تنها با این دیدگاه، که نفس پس از مرگ حیاتش را از دست نمی‌دهد، آموزه تناسخ مبنایی مطمئن پیدا می‌کند. از این رو، درباره یونانیان و رومیان، که به تناسخ اعتقاد داشتند، گفته شده است: «حیات بعد از مرگ در نزد این طوایف رسوخ تمام دارد... و از حکایات دیگر هم برمی‌آید که این قوم که گاه به دیگران پول وام می‌داده‌اند تا آن را در نشئه دیگر بازپس گیرند.»^(۲۸)

۳- اعتقاد به ثواب و عقاب: شاید مادی‌گرایان و پوچ‌گراها بر این باور اصرار کنند که جهان پوچ در پوچ است و بر رفتار و کردار بشر، ثواب و عقابی مترتب نیست، در حالی که به حکم عقل، هر انسانی در برابر پندار و کردار خویش مسئول است. از این رو، عقلای عالم در این باره هم‌رأی‌اند، هرچند در اینکه چگونه نسبت به اعمال خویش مورد سؤال و مواخذه قرار گیرند، اختلاف نظر دارند. تناسخیان با تأکید بر این حقیقت، به زندگی‌های مادی پیاپی اعتقاد دارند، به گونه‌ای که

شاید مهم‌ترین انگیزه آنان در اعتقاد به تناسخ، اعتقادشان بر ضرورت ثواب و عقاب باشد؛ چیزی که در زندگی نخست امکان آن وجود ندارد. از این‌رو، نفوس صالحان و طالحان با حلول در ابدان مادی، در زندگی یا زندگی‌های بعدی قرار می‌گیرند تا به سنت ضروری پاداش و مکافات، جامه عمل پوشانده شود.

هندوها، که بر چرخه بی‌پایان تناسخ پافشاری می‌کنند، نیز با اعتقاد به قانون اخلاقی «کارما»، بر این نکته تأکید می‌ورزند: آموزه «کارما» مدعی است که کردار خوب و بد نتایج مثبت و منفی به همراه دارد. سنت دینی وحدت وجودی،^(۲۹) که آموزه تناسخ و «کارما» را دربر می‌گیرد، «کارما» را به عنوان عوامل و شرایطی برای چگونگی شدن می‌بیند؛ در واقع، آن را به عنوان یک روش اخلاقی قانون طبیعی و یا قانون علی تلقی می‌کند.^(۳۰)

بر اساس قانون «کارما»، که به معنای «کردار» است، آدمی نتیجه اعمال خود را در دوره‌های بازگشت مجدد خود در این جهان، می‌بیند. کسانی که کار نیک انجام داده‌اند در مرحله بعد، به بدن انسان متنعمی منتقل شده، زندگی مرفه و خوشی دارند (نسخ)، و آنان که کار بد می‌کنند در بازگشت، با بینوایی و بدبختی دست به‌گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان (مسخ) و یا نبات (فسخ) و یا جماد (رسخ) بازگشت کنند.^(۳۱)

البته این پرسش مطرح می‌شود که چه ضرورتی دارد که نفوس به ابدان مادی برگردند؟ اگر حیات دیگری فرض شود که یا اصلاً رجوع به بدن مادی شکل نگیرد و یا اگر برگشتی هست تنها یک بار باشد و نه بیشتر، آیا نمی‌توان به ثواب و عقاب اعمال نایل شد؟ پاسخ تناسخیان به این پرسش منفی است. از این‌رو، در دفع معاد و دفاع از دیدگاه خویش، دلایلی اقامه کرده‌اند که در بیانات شیخ اشراق به آن اشاره شده است.

۴- انکار معاد: آموزه تناسخ به معنایی که هندیان به آن اعتقاد دارند، تنها با انکار معاد قوام می‌یابد؛^(۳۲) زیرا یکی از راه‌های عقاب و ثواب این است که به جای تناسخ دائمی، همه انسان‌ها پس از مرگ، از حیاتی برخوردار شوند که پاداش و مکافات پندار و کردار خویش را در آن

مشاهده کنند، بدون اینکه به سیر در ابدان متوالی نیازی داشته باشند. این همان آموزه‌ای است که ادیان ابراهیمی بر آن پافشاری می‌کنند، در حالی که مکاتب هندی، که بر چرخهٔ دایمی تناسخ پافشاری می‌کنند، به آن اعتقادی ندارند. از این‌رو، برای عملی شدن پاداش و مکافات اعمال، راهی جز چرخهٔ دایمی تناسخ ارواح پیدا نمی‌کنند. اگر معاد با همهٔ زوایایش مورد توجه قرار گیرد وجهی برای تن دادن به تناسخ دایمی وجود ندارد. بنابراین، یکی از مبانی فلسفی تناسخ انکار معاد است. البته اگر کسی تنها به تناسخ نزولی باور داشته باشد و آن را به صورت محدود دربارهٔ نفوس اشقیبا بپذیرد، می‌تواند دربارهٔ سایر نفوس، مستقیماً معاد را بپذیرد و دربارهٔ نفوس اشقیبا پس از سیر نزولی، معاد را قبول کند.

مبانی انکار تناسخ

انکار تناسخ نیز بسان خود تناسخ، بر مبانی ویژه‌ای استوار است که پیدا کردن مبانی مشترک کمی دشوار به نظر می‌رسد. در اینجا، به برخی از مبانی، که تقریباً عمومی‌ترند، و بیشتر اندیشمندان به آن توجه دارند، اشاره می‌نماییم:

۱- آموزهٔ «معاد»: بسیاری از اندیشمندان تناسخ را در برابر معاد قرار داده، بر آنند که اعتقاد به تناسخ با آموزهٔ «معاد» سازگاری ندارد، به گونه‌ای که یکی از راه‌های نفی معاد، که همهٔ ادیان الهی بر آن پافشاری می‌کنند، آن است که نفوس را پس از مرگ، از نیل به جهانی برتر برای پاداش و کیفر بازداریم و بگوییم: آنها به ابدان دیگری تعلق می‌گیرند و جزای عمل خویش را در همین ابدان می‌بینند. بسیار روشن است که چنین باوری در برابر اعتقاد به معاد است. از این‌رو، مهم‌ترین انگیزه‌ای که متکلمان دینی را به انکار تناسخ وادار نموده، همین مسئله بوده و فیلسوفان اسلامی نیز با اعتقاد راسخ به مسئلهٔ معاد، آن را مورد حملات خویش قرار داده‌اند. در این میان، شیخ اشراق با سکوت از کنار تناسخ نزولی می‌گذرد، ولی حتی بر فرض پذیرش آن نیز آموزهٔ «معاد» با مشکلی مواجه نمی‌شود؛ زیرا سرانجام، همهٔ نفوس از ابدان مادی رهایی می‌یابند و به عالم مثال می‌رسند.

۲- امتناع اجتماع دو نفس: بسیاری از منکران و همچنین شیخ اشراق آن را مستلزم اجتماع دو نفس دانسته‌اند که هم به انکار امری وجدانی می‌انجامد و هم با وحدت شخصیت نمی‌سازد. از این رو، می‌توان یکی از مبانی تناسخ را «امتناع اجتماع دو نفس در یک بدن» به شمار آورد؛ امری که انکار آن نیز راه را بر اعتقاد به امکان تناسخ هموار می‌سازد.

۳- امتناع رجوع از فعل به قوه: تقریباً همه اندیشمندان اسلامی رجوع فعل به قوه را امری محال و مستلزم تناقض می‌دانند و برخی امتناع آن را بدیهی می‌شمارند. از این رو، سعی خویش را بر این معطوف ساخته‌اند تا تناسخ را به گونه‌ای مستلزم رجوع فعل به قوه دانسته، از این راه، پایه‌های اعتقاد به تناسخ را سست نمایند. البته در اینکه چگونه تناسخ به بازگشت فعل به قوه مستوی می‌شود یکسان سخن نگفته‌اند؛ ولی همگی در اصل این معنا اشتراک دارند. البته در کلمات شیخ اشراق به این مبنا اشاره نشده و ما تنها برای تکمیل بحث آن را ذکر کردیم.

دیدگاه شیخ اشراق درباره تناسخ

شیخ اشراق در بسیاری از کتاب‌های خویش، به تأسی از مشائیان، تناسخ را باطل دانسته، با دلایل فراوان، آن را مورد نقد و بررسی قرار داده است که برای نمونه، ذکر برخی از آنها مناسب به نظر می‌رسد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف. در رساله پرتونامه می‌گوید: *رتال جامع علوم انسانی*

و بدانکه تناسخ محال است، به اتفاق علمای مشائیان که چون مزاج تمام شود از وافب صور استعدای نفسی کند و نفس دیگر از آن حیوانی، اگر بدو تعلق گیرد یک حیوان را دو نفس باشد، و هر کسی در خویشتن جز یک نفس نمی‌بیند و خود را یک ذات بیش نمی‌داند؛ و نیز واجب نیست که وقت کون یکی وقت فساد دیگری باشد و کائنات و فاسدات را اعداد با یکدیگر راست آید، و این بدترین مذاهب و حشو مطلق بود. (۳۳)

در این عبارت، هم اصل تناسخ محال دانسته شده و هم به دو دلیل استحالة تناسخ اشاره گردیده است که در ادامه تبیین خواهد شد.

ب. شیخ اشراق در کتاب المشارع و المطارحات، پس از رد دیدگاه کسانی که اتصال اشقیاء به عالم خیال را انکار می‌کنند، می‌نویسد: «و بهذا يندفع ما بقى من شبهة اهل التناسخ» (۳۴)

این بیان در حالی از سوی شیخ اشراق مطرح می‌شود که در کتاب التلویحات، ضمن بیان دلایل طرفین، قضاوت در مسئله را به مجالی دیگر واگذار می‌کند. علاوه بر این، در ادامه روشن خواهد شد که مشکل اساسی مسئله تناسخ در نگاه شیخ اشراق، درباره نفوس اشقیاء و کسانی است که به تکامل نرسیده‌اند. حال اگر بتوان مسئله را به گونه‌ای حل کرد که آنها هم بتوانند به عالم مثال متصل شوند، انگیزه‌ای برای اعتقاد به تناسخ باقی نمی‌ماند.

ج. در لوح چهارم از الالواح العبادیه نیز به صورت مطلق، تناسخ را محال می‌داند، آنجا که می‌نویسد:

التناسخ محال؛ فإنَّ النفس لو انتقل تصرفها الى بدن من جنس بدنها لكان لصلوح مزاج البدن الثاني لتصرف النفس، فيستحق من واهب الصور نفسا اخرى و تنتقل اليها نفس، فتحصل للحيوان الواحد نفسان - المستنسخة و فائضة - و هو محال. و ايضا إن نزلت من الانسان الى الحيوان تفضل الابدان على النفوس المستنسخة و إن صعدت منها الى الانسان ازدادت النفوس على الابدان و كل هذا محال. (۳۵)

و بدان که تناسخ محال است؛ زیرا که اگر تصرف نفس نقل کند بتنی از جنس خودش، از بهر صلاحیت آن است که در او تصور کنند. پس او را از واهب نفسی حاصل شود و این نفس منتقل هم در او تصرف کند. پس لازم آید که یک تن را دو نفس باشد: یکی فائض و یکی مستنسخ، و این محال است. و همچنین اگر از مردم نزول کند به جانوران دیگر، بدن‌ها بر نفوس زیادت شود، و اگر از حیوان بالا رود بانسان، نفوس زیادت شوند بر ابدان، و این همه محال است. (۳۶)

در این دو عبارت، همه انواع تناسخ، اعم از متشابه، صعودی و نزولی، مورد نقد قرار گرفته است.

د. در کلمة التصوف می نویسد: «و اعلم أن التناسخ محال؛ إذ المزاج يستدعى من الواهب كلمة، فلو قارنته الكلمة المستنسخة فكان في حيوان واحد ذاتان مدرکتان مدبرتان، ذلك محال»؛^(۳۷) بدان که تناسخ محال است؛ زیرا مزاج حیوان از واهب صور، کلمه (نفس) را طلب می کند. اگر نفسی که از بدن دیگر جدا شده، بر این بدن وارد شود، لازم می آید دو ذات مدرک و مدبر در حیوان واحد جمع شوند که چنین چیزی محال است.»

ه. در اللمحات می نویسد:

إن التناسخ محال؛ فإن النفس لو انتقل تصرفها إلى جرم عنصری كان لصلوح مزاجه لتصرف النفس، و إلا ما فارقت هيكلها فيستحق المزاج لنفس يفيض عليه العقل الفعّال، فكان للحيوان نفسان - مستنسخة و فائضة - هذا محال؛ إذ لا شعور للسان الأبتفس واحدة می هوته. و ایضا لوجوب لتطابق الاعداد و الاوقات لما فسد و ما يكون. فالتناسخ محال.^(۳۸)

و. در اواخر کتاب المطارحات می نویسد: «و سنبین ایضاً أن مذهب التناسخ باطل».^(۳۹) البته در همین کتاب، پس از چند صفحه، فصلی را با عنوان «امتناع تناسخ» آغاز می کند و پس از ذکر برخی از دلایل امتناع تناسخ، همه انواع تناسخ، اعم از نزولی، صعودی و متشابه، را نفی می کند و در نهایت، قضاوت درباره تناسخ را به مجالی دیگر واگذار می کند، آنجا که می نویسد: «و هیهنا تفصیل اطلب من بعض مواضع لنا».^(۴۰)

ظاهراً مراد شیخ اشراق از «بعض مواضع» همان کتاب حکمة الاشراق است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

ز. در کتاب التلویحات^(۴۱) نیز با عنوان «فصل فی الحجّة فی امتناع التناسخ» بحث را آغاز و ضمن بیان دلایل امتناع و نقد و بررسی آنها، به دلایل عقلی و نقلی تناسخیان نیز اشاره می کند و به نقد آنها می پردازد و در نهایت، قضاوت در مسئله را به فرصتی دیگر وامی گذارد و می نویسد:

«سیاتی تَمَّة هذا الكلام من بعد و ليس هذا الكتاب محلَّ تطویل» (۴۲)

از عبارات شیخ اشراق در التلویحات نیز نمی‌توان دیدگاه وی را به گونه‌ای دقیق استنباط کرد، بلکه تمایل او به امتناع تناسخ بیش از امکان آن است و اگر مراد از تَمَّة کلام همان نکته‌ای باشد که در اواخر کتاب مزبور به آن اشاره کرده (۴۳) - که پیش از این گفتیم - نتیجه چیزی جز اعتقاد به امتناع تناسخ نیست.

البته در همین کتاب، عبارتی آورده که گویا شرط بازگشت به سوی خدای متعال، کامل شدن است که از این عبارت، تمایل به تناسخ نزولی فهمیده می‌شود؛ آنجا که می‌گوید: «فبحسب الادوار و الاكوار و الاستعدادات تحصل نفوس من فیض واهبها قرنا بعد قرن راجعة الى ربها اذا كملت» (۴۴)

ح. تا اینجا به برخی از آثار شیخ اشراق اشاره کردیم و آنچه به دست آمد امتناع تناسخ بود؛ ولی این نظر را نمی‌توان دیدگاه نهایی وی به شمار آورد؛ زیرا مهم‌ترین کتاب فلسفی شیخ اشراق کتاب حکمة الاشراق است که آخرین کار فلسفی او به حساب می‌آید. در این کتاب، تقریباً همسو با التلویحات سخن می‌گوید، ولی این بار تمایل بیشتری به تناسخ نزولی درباره غیر کاملین (اشقیاء و اصحاب شمال) نشان می‌دهد. بر این اساس، آنها مستقیماً از ابدان انسانی وارد حیات اخروی نمی‌شوند، بلکه باید سیر نزولی طی کنند و وارد ابدان حیوانات و یا حتی بدنه نباتات شوند و از آن ابدان وارد عالم مثال شوند. سر آمدن نفوس به آن ابدان برای رسیدن به کمال است که اگر به آن برسند، دیگر نیازی نیست به ابدان دیگری وارد شوند؛ ولی اگر به کمال نرسیدند باید در ابدان دیگری قرار گیرند تا رذایل از آنان گرفته شود. این در حالی است که مقربان مستقیماً وارد عالم عقل، و سعادتمندان دیگر (اصحاب یمین) مستقیماً وارد عالم مثال می‌شوند؛ زیرا به کمال لازم رسیده‌اند.

از عباراتی که تا اینجا نقل کردیم و فرازهایی که در حکمة الاشراق آمده، این نکته مشهود است که شیخ اشراق از قلم بسیار متأثر بوده است. وی می‌گوید: همه قلمها به تناسخ قایلند، که

طبیعتاً شیخ اشراق نیز به دلیل احترام زیادی که برای قدما قایل است، باید به آنها تمایل نشان دهد. وی در این کتاب نیز نظر مشائیان و مخالفان را مطرح می‌کند و در نهایت، مقتضای اشراق را چیز دیگری می‌داند که در جای دیگر به آن می‌پردازد.

خلاصه دیدگاه تناسخیان بنا بر نقل شیخ اشراق، این است که ابتدا نفوس مدبره در بدن انسانی قرار می‌گیرند؛ زیرا انسان باب الابواب نفوس به شمار می‌آید و نفوس انسانی یا با مرگ مستقیماً به عوالم بالاتر می‌رسند و یا در ابدان حیوانات قرار می‌گیرند و مستقیماً به عالم برزخ می‌روند و دیگر در بدن انسانی قرار نمی‌گیرند.

وی در این کتاب، پیش از ارائه اصل نظریه خویش، به مطالبی اشاره می‌کند که به راحتی نمی‌توان از کنار آنها گذشت؛ ابتدا به اشتیاق نفس انسانی به عالم ماده و باز ماندن از عالم نور اشاره کرده، می‌گوید: مزاج برزخی (بدن انسان) وقتی استعدادش برای وجود نفس و تعلقش به بدن کامل شود، «نور اسپهبد» (نفس انسانی) به وجود می‌آید و به آن تعلق می‌گیرد؛ نفسی که به دلیل فقرش استدعای تعلق به بدن دارد و به سبب نوریتش ناظر به مافوق است. بر این اساس، با بدن مادی اش انس و الفت ویژه‌ای پیدا می‌کند، به گونه‌ای که بدن مظهر افعال، باردان انوار، ظرف آثار، و لشکرگاه قوا و نیروهایش می‌شود. از سوی دیگر، چون قوای ظلمانی بدنی عاشق نفس اویند، به گونه‌ی عشقی به نفس می‌چسبند و او را به عالم خویش جذب نموده، از عالم نور باز می‌دارند؛ عالمی که نور محض است و هیچ‌گونه آمیختگی با ظلمت برزخی (مادی) ندارد. در نتیجه، شوق نفس نسبت به عالم نور محض قطع شده، به عالم ماده، که عالم تاریکی و ظلمت است، اشتیاق پیدا می‌کند.

النور الاسفهد لنوریته، استدهاه المزاج البرزخی باستعداده المستدمی لوجوده، فله الف مع صیصیته لآنها استدعت وجود هو کان علاته مع البدن لقره فی نفسه و نظره الی ما فوقه، و لنور هی مظهر لافعاله و حقیقه لانواره و وعاء لآثاره و معسکر لقواه و القوی الظلمانیة لما عشقته تشبّت به تشبثاً عشقیاً، و جذبه الی عالمها عن عالم النور

البحث الذي لا يشوبه ظلمة برزخية اصلا، فانقطع شوقه عن عالم النور البحث الى الظلمات. (۴۵)

شیخ اشراق در ادامه، به این نکته اشاره می‌کند که بدن انسان مزاج کامل‌ترین بدن است و به اعتقاد تناسخیان، اولین منزل نفس انسانی به شمار می‌آید. وی می‌گوید: بدن انسان آفرینش کاملی دارد که همهٔ افعال از او صادر می‌شوند. از این‌رو، بر اساس دیدگاه حکیمان مشرق زمین (تناسخیان)، بدن انسان نخستین بدنی است که محل و منزل نفس قرار می‌گیرد و باب الابواب همهٔ بدن‌های پسین است:

و الصیفة الانسیة خلقت تامّة یتأتی بها جمیع الافاعیل هی اول منزل للنور الاسفهد علی رأی حکماء الشرق فی عالم البرازخ (۴۶) ... قال بوذاسف - و من قبله من المشرّیین: انّ باب الابواب لحیة جمیع الصیاصی العنصریة، الصیصیة الانسیة. (۴۷)

در ادامه، به اشتیاق بدن به عالم نور اشاره می‌کند و می‌گوید: جوهر غاسق (بدن) به تبع نفس، عاشق نورهای عرضی (نور مادی) است تا آن را آشکار کند، و مشتاق نور مجرد (نفس ناطقه) است تا تدبیرش کند و به او زنده بماند، و وجه اینکه به عالم نور شوق دارد این است که جواهر قاهر (ارباب انواع) به لحاظ فقری، انواع مادی را به وجود آورده‌اند. از این‌رو، ابدان مادی، که نوعی از انواع مادی هستند و به وسیلهٔ ربّ النوع خویش به لحاظ فقر، به وجود آمده‌اند، عاشق نورند و همچنان‌که فقیر عاشق بی‌نیازی است، جوهر مادی نیز عاشق نور است. (۴۸)

شیخ اشراق در ادامه، به تحلیل تناسخیان از تناسخ نزولی اشاره می‌کند. آنان در این تحلیل بر آنند که چنین تناسخی نتیجهٔ غلبهٔ حالات و اوصاف مادی بر نفس انسانی است. بر این اساس، خلقی که هیأت ظلمانی نفسانی را بر نفس غالب کند، به گونه‌ای که نفس به آن اعتماد کند، سبب می‌شود که پس از جدایی نفس از بدن، نخست علاقهٔ او به بدن چارپایی که با این هیأت ظلمانی مناسبت دارد، انتقال یابد؛ زیرا نفسی که از یک‌سو، وجودش ظلمانی و عاشق ظلمت ابدان مادی

است و از سوی دیگر، نه سنخ خود را می‌شناسد و نه عالم نور را، و تنها هیأت‌ها و حالات ظلمانی در او استقرار یافته است، پس از جدایی از بدن انسانی، مجذوب ظلمت‌ها می‌شود و راهی جز انتقال به ابدان مادی حیوانی ندارد. (۴۹)

تناسخیان در پاسخ به این پرسش که چه ضرورتی دارد نفوس انسانی پس از مرگ به ابدان پایین‌تر منتقل شوند، به ضرورت استکمال نفس اشاره می‌کنند. بر این اساس، نفوسی که به تکامل نرسیده و هنوز عاشق مادیات باشند به ابدان مادی پایین‌تر وارد می‌شوند: «قالوا... فیألف الحکمة التي لأجلها اقرن النور الاسفهد بعلائق البدن من حاجة الى الاستکمال بعد، باقية» (۵۰) تا اینجا درباره تناسخ نزولی سخن به میان آمد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا در کلمات قدما به «تناسخ مساوی» هم اشاره شده است و می‌توان آنان را از طرف داران تناسخ مساوی دانست، به گونه‌ای که نفس از بدن انسانی به بدن انسان دیگر منتقل شود؟ پاسخ شیخ اشراق به این پرسش منفی است؛ زیرا بدن انسان مزاج اشرف است و وقتی چنین مزاجی به وجود آمد رب النوع وی نفس انسانی جدیدی بر آن افاضه می‌کند. بنابراین، امکان ندارد نفس دیگری، که از بدن انسان دیگری جدا شده است، بر این بدن وارد شود؛ زیرا در این صورت، دو نفس در یک بدن قرار می‌گیرند. در نتیجه، هر انسانی دارای دو هویت ادراکی خواهد بود:

قالوا و المزاج الأشرف ما للصیصية الانسیة وهی اولی بقبول الفیض الجدید
الاسفهدی من النور القاهر فلا یتنقل إليها من غیرها نور اسفهد؛ اذ تستدهی من
الواهب نورا مدبرا و یقارنها مستنسخ فیتحصل فی الانسان الواحد اثنايتان مدرکتان و
هو محال. (۵۱)

شیخ اشراق تا اینجا درباره تناسخ نزولی و مساوی سخن گفت. اکنون پرسش دیگری رخ می‌نماید و آن اینکه قدما درباره تناسخ صعودی چه نظری دارند؟ آیا آنها به چنین تناسخی اعتقاد دارند؟ پاسخ شیخ اشراق به این پرسش منفی است؛ زیرا امکان ندارد نفس دیگری که از بدن حیوان یا نبات و یا بدنه جماد جدا شده، بر این بدن وارد شود، بلکه بعکس، این نفوس انسانی اند

که به دلیل هیأت‌ها و حالات ظلمانی‌شان، پس از جدایی از ابدان انسانی، وارد ابدان حیوانات می‌شوند: «و لا یرتقی من الصیاصی الصامته الی الانسان شیء، بل ینحدر من الصیاصی الانسیة الی الصوامت للهیئات.» (۵۲)

وی در ادامه، به برخی از دلایل امتناع تناسخ و همچنین به دلایل عقلی و نقلی تناسخیان می‌پردازد و پس از ارائه دلایل نقلی، بعکس کتاب‌های دیگر، هیچ اشاره‌ای به نقد آنها نمی‌کند؛ ولی در نهایت، وعده می‌دهد که نظر نهایی‌اش را بر اساس حکمت اشراق ارائه خواهد کرد. وی می‌نویسد: بیشتر فیلسوفان با وجود اینکه بر این نکته اتفاق نظر دارند که نفوس پاک انسانی از بدن‌ها رهایی می‌یابند و بدون تناسخ به عالم نور می‌رسند، ولی تناسخ نزولی را پذیرفته‌اند و ما پس از این به مقتضای حکمت اشراق، به این موضوع اشاره خواهیم کرد: «و نحن نذکر بعد هذا ما یقتضیه ذوق حکمت الاشراق.» (۵۳)

وی سرانجام، پس از اینکه از سرنوشت اشقیای سخن می‌گوید، مقتضای حکمت اشراق را توقف در مسئله می‌داند؛ زیرا به اعتقاد وی، دلایل طرفین ناتوان از اثبات مدعاست و - به اصطلاح - مسئله جدلی‌الطرفین است؛ اما از این نکته نیز نباید غفلت کرد که به هر روی، نفوس اهل شقاوت به بخش ظلمانی عالم مثال راه می‌یابند، خواه به تناسخ باور داشته باشیم، خواه نداشته باشیم:

و اما اصحاب الشقاوة - الذین کانوا «حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا»، «فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِئِينَ» - سواء كان النقل حقاً او باطلا - أن الحجج علی طرفی التقیض نیه ضعیفة؛ اذا تخلّصوا عن الصیاصی البرزخیة یکون لها ظلماً من الصور المعلقة علی حسب اخلاقها. (۵۴)

بر این اساس، نتیجه دیدگاه شیخ اشراق آن است که نه ضرورت تناسخ قابل اثبات است و نه امتناع آن. بنابراین، عقل در فهم ضرورت یا امتناع آن ناتوان است.

دلایل امتناع تناسخ

در بیان دیدگاه شیخ اشراق، درباره تناسخ اشاره شد که ایشان در آثار خویش، به ویژه حکمة الاشراق، دلایلی بر امتناع تناسخ و نقد و بررسی آنها و دلایلی نقلی بر ضرورت تناسخ نزولی، ارائه کرده است که در اینجا بجاست به برخی از آنها اشاره نماییم:

۱. ناهماهنگی تعداد بدن‌های پیشین با بدن‌های پسین

«ان عدد الكائنات لا ينطبق على عدد الفاسدات.» (۵۵) شیخ اشراقی در این عبارت، به یکی از دلایل فلاسفه مشاء در ابطال تناسخ اشاره می‌کند که بعدها در حکمت متعالیه نیز از آن بهره برده‌اند. (۵۶) این استدلال را می‌توان این‌گونه تقریر کرد:

م ۱) اگر تناسخ نزولی درست باشد باید فساد هر بدن انسانی همزمان با تکوین بدن حیوانی صامت باشد؛ زیرا بر اساس تلقی هواداران تناسخ نزولی، بدن انسان بباب الابواب همه ابدان عنصری است. از این‌رو، حیات هر حیوان زیان‌بسته‌ای به این است که نفس انسانی به بدن حیوانی انتقال یابد که در اخلاق و رفتار همانند آن است.

م ۲) تالی به دو دلیل مخدوش است؛

دلیل اول: ظاهراً بین فساد بدن یک انسان و تکوین بدن یک حیوان تلازمی نیست و معجزه احتمال نیز نمی‌تواند اعتقاد به آن را و اعتماد بر ملازمه بین این دو را به دنبال داشته باشد.

دلیل دوم: اگر ملازمه را بپذیریم باید تعداد ابدان انسان‌هایی که از بین می‌روند و تعداد ابدان حیواناتی که به وجود می‌آیند مساوی باشند؛ زیرا در غیر این صورت، یا نفوس بیش از بدن‌ها خواهند بود و یا بدن‌ها بیش از نفوس، که هر دو محال است:

قسم اول از این نظر محال است که یا ترجیح بلامرجح و یا تعطیل برخی از نفوس را در پی دارد.

قسم دوم از این نظر محال است که یا باید یک نفس به چند بدن تعلق بگیرد یا برای برخی از بدن‌ها نفوس جدیدی پدید آیند که ترجیح بلامرجح را در پی دارد و یا برخی از بدن‌ها بدون

نفس می‌مانند، در حالی که همه این فرض‌ها نادرست است. بنابراین، باید ابدان پیشین و پسین مساوی باشند. اما چنین چیزی نادرست است؛ زیرا گاه دیده می‌شود که در یک روز، تعداد زیادی مورچه تولد می‌یابند، ولی مرگ انسان‌ها در آن روز به این اندازه نیست، بلکه به گذشت سالیان متممادی نیاز است؛ و گاه دیده می‌شود که در یک طوفان و ویای عمومی، گروه‌کثیری از بین می‌روند، در حالی که این تعداد حیوان تولد نمی‌یابند.

(ن) با ابطال تالی، مقدم نیز باطل می‌شود. در نتیجه، تناسخ نزولی محال است.

نقد و بررسی

شیخ اشراق در نقد استدلال مذکور می‌نویسد: این استدلال ناتمام است؛ زیرا نفوس انسانی، که در طول زمان‌ها وجود دارند، زیادند و به صورت تدریجی به ابدان پایین‌تر نازل می‌شوند: «و ما یقال من أن عدد الكائنات لا ينطبق على عدد الفاسدات فباطل؛ لأنّ الانوار المدبّرة المتصرّفة فی الازمنة الطويلة كثيرة و هی متدرّجة فی النزول»^(۵۷)

استدلال مزبور همه انواع تناسخ، اعم از تناسخ صعودی، نزولی و مشابه، را شامل می‌شود، هر چند شیخ اشراق در نقد آن، به گونه‌ای سخن گفته است که تنها مشکل تناسخ نزولی را حل می‌کند. از این‌رو، در جای دیگر، همین دلیل را مستقیماً درباره تناسخ نزولی مطرح می‌کند و پاسخ می‌دهد. وی این بار به نکته دیگری اشاره می‌کند و آن اینکه بسیاری از مرگ‌ها و تولدها بر ما پوشیده‌اند. از این‌رو، هیچ مانعی ندارد که مرگ هر انسانی همرا با پیدایش بدن حیوانی باشد که نفس انسانی به آن منتقل می‌شود: «و ما یقال "أنه لا یلزم ان یتصل وقت فساد الصیصیة الانسانیة بوقت کون صیصیته صامته" لیس بمتوجه ایضا؛ فإنّ الامور مضبوطة بهیئات فلکیة غائبة عنّا»^(۵۸)

۲. ضرورت افاضه نفس از سوی نور قاهر

فیلسوفان معتقدند که وقتی بدنی آماده می‌شود، خواه انسانی باشد، خواه حیوانی، نفسی از سوی

نور قاهر، که ربّ النوع آن است، بر آن افاضه می‌شود. بر این اساس، انتقال نفس از یک بدن به بدن حیوانی هم با مشکل اجتماع دو نفس مواجه می‌شود و در نتیجه، تناسخ نزولی نیز همانند تناسخ سماوی و صعودی، ناممکن است.^(۵۹)

نقد و بررسی

شیخ اشراق در نقد چنین استدلالی، به کبرای استدلال اشکال می‌کند؛ زیرا از نگاه ایشان، تنها بدن انسان، که مزاج اکمل است، به چنین افاضه‌ای نیاز دارد و در ابدان حیوانی، افاضه نفس ضرورت وجود ندارد. فیلسوفان معتقدند: وقتی بدنی آماده می‌شود، خواه انسانی باشد، خواه حیوانی، نفسی از سوی نور قاهر، که ربّ النوع آن است، بر آن افاضه می‌شود. بر این اساس، انتقال نفس از یک بدن به بدن حیوانی هم با مشکل اجتماع دو نفس مواجه می‌شود و در نتیجه، تناسخ نزولی نیز همانند تناسخ سماوی و صعودی، ناممکن است: «ما يقال "إن كل مزاج يستدعي من النور القاهر نوراً متصرفاً" فكلام غير واجب الصحة؛ اذ لا يلزم غير الصبغة الانسانية».^(۶۰)

شیخ اشراق در مقام نقد می‌گوید: این استدلال مشتایان نیز ناتمام است؛ زیرا افاضه از سوی ربّ النوع، تنها درباره بدن انسانی جریان دارد و ممکن است در ابدان غیر انسانی چنین نباشد. از این نقد نیز به خوبی می‌توان استفاده کرد که تناسخ مشابه و صعودی از نگاه شیخ اشراق با اشکال مواجه است.

۳. اجتماع دو نفس در بدن واحد

تقریباً همه فیلسوفانی که از تناسخ سخن گفته و آن را مورد انکار قرار داده‌اند، به این استدلال اشاره نموده^(۶۱) و آن را جزو بهترین استدلال‌هایی دانسته‌اند که بر امتناع تناسخ دلالت دارد. شیخ اشراق نیز استدلال مزبور را در بسیاری از کتاب‌های خویش آورده است^(۶۲) که ما آن را در شکل یک قیاس شرطی، این‌گونه تقریر می‌نماییم:

م ۱) اگر نفس پس از انتقال از بدنی که با مرگ از آن جدا شده است، وارد بدنی دیگر شود، لازم می‌آید دو نفس به بدنی واحد تعلق گیرند.

بیان ملازمه: سبب حدوث نفس در بدن، حدوث و آمادگی بدن است و به محض اینکه بدن آماده شود نفسی که نسبت به همه کمالات علمی و عملی بالقوه است، حادث می‌شود و بدان تعلق می‌گیرد. حال اگر نفس دیگری که با مرگ از بدن دیگری جدا شده است، به این بدن تعلق گیرد، لازم می‌آید دو نفس به یک بدن تعلق گیرند: (۱) نفس حادث شده؛ (۲) نفسی که با تناسخ از بدن پیشین جدا شده و به این بدن تعلق گرفته است.

م ۲) تالی باطل است؛ زیرا تعلق دو نفس به یک بدن محال است؛ چراکه لازمه‌اش آن است که واحد کثرت یابد؛ به این دلیل که تشخص انسان به نفس است و تعلق دو نفس به یک بدن دو تشخص را برای انسان واحد در پی دارد. بر این اساس، یک موجود دو وجود خواهد داشت که امتناع آن روشن است.

ن) با ابطال تالی، مقدم نیز باطل خواهد شد. بنابراین، تناسخ محال است: «إِنَّ الْبَدْنَ إِذَا حَصَلَ لَهُ مَزَاجٌ اسْتَحَقَّ بِهِ مِنَ الْوَاهِبِ نَفْسًا فَإِذَا قَارَنَتْهُ النَّفْسُ الْمَسْتَنْسَخَةُ فَيَحْصُلُ لِحَيْوَانٍ وَاحِدٍ نَفْسَانِ وَ لَا يَعْلَمُ الْإِنْسَانُ لِبَدْنِهِ إِلَّا نَفْسًا وَاحِدَةً لِأَخِيرٍ» (۶۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات علوم انسانی

دلایل نقلی تناسخیان

شیخ اشراق در برخی از آثار خویش، به آیاتی اشاره می‌کند که می‌تواند مؤید تناسخیان باشد. در ذیل، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- تجدید پوست‌های سوخته شده (۶۴)

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمْنَا نَضَجَّتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»؛ (۶۵) کسانی را که به آیات ما کافر شدند به آتش خواهیم

الکند. هرگاه پوست نشان بریان شود، پوستی دیگر به آنان می‌دهیم تا عذاب (خدا) را بچشند. خداوند قدرتمند بی‌همتا و حکیم است.

نحوه استدلال:

م ۱) اگر تناسخ ناممکن باشد تبدیل پوست بدن به پوست دیگر امکان ندارد؛ زیرا مراد از پوست در اینجا بدن است. بر این اساس، تبدیل پوستی به پوست دیگر به این معناست که روح از پوست (بدن) پیشین، که فاسد شده، به پوست (بدن) پسین، که به وجود آمده، منتقل شود،^(۶۶) در حالی که با اعتقاد به استحالة تناسخ، نمی‌توان به وقوع چنین پدیده‌ای تن داد.

م ۲) تالی باطل است؛ زیرا در قرآن کریم، بر وقوع چنین حادثه‌ای در آینده تصریح شده است. (ن) با بطلان تالی، مقدم نیز باطل خواهد شد. بنابراین، تناسخ محال نخواهد بود.

هرچند چنین استدلالی قابل نقد و بررسی است، ولی شیخ اشراق بدان اشاره نکرده، بلکه تنها در برخی از آثار خویش گفته که چنین آیاتی محمل دیگری غیر از تناسخ دارند. اشکال استدلال مزبور در ملازمه است؛ زیرا در تبدیل جلود، مرگی در کار نیست تا جزو مصادیق تناسخ اصطلاحی باشد. بله، اگر با تبدیل پوستی به پوست دیگر، مرگ تحقق یابد، به اینکه همه بدن مادی نابود شود و دوباره پوست و بدن جدید تشکیل شود و روح به آن بازگردد، در این صورت، تناسخ مصطلح تحقق می‌یابد و امکان تناسخ قابل دفاع است. علاوه بر این، ناگفته پیداست که از نگاه بسیاری از اندیشمندانی که تناسخ را ناظر به دیدگاه هندیان می‌دانند، این مورد از محل نزاع خارج است؛ زیرا تناسخ مورد بحث به زندگی مادی مربوط می‌شود و جای معاد را می‌گیرد، در حالی که آنچه در آیه بدان اشاره شده تنها ناظر به عذاب الهی در نشئه آخرت است.

۲- بازگشت به عذاب

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ وَلَسُدِّيْنَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ»؛^(۶۷) و اما عصیان‌پیشگان، منزلگاهشان آتش است. هر گاه بخواهند از آن بیرون آیند، بار دیگر آنها را به آن باز می‌گردانند و به آنها می‌گویند: بچشید عذاب آتشی را که دروغش می‌پنداشتید. و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر، به ایشان بچشانیم تا بازگردند.

نحوه استدلال: قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمة‌الاشراق، در تبیین استدلال می‌گوید: «و قوله تعالى ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا﴾ أي: من النيران المختلفة التي هي دركات جهنم؛ یعنی ابدان الحيوانات أُعيدوا فيها في تلك النيران التي هي الابدان»؛ گفتار خداوند متعال که فرمود: «هر گاه بخواهند از آن بیرون آیند» منظور این است که اگر بخواهند از آتش‌های گوناگونی که همان درکات جهنم، یعنی بدن‌های حیوانات است، بیرون آیند، بار دیگر آنها را به آن آتش یعنی بدن‌ها بازگردانند.

بر این اساس، می‌توان استدلال را این‌گونه تقریر کرد:

م ۱) مراد از آتش بدن حیوانات است. در نتیجه، خروج از آتش به معنای مرگ و انتقال آنها، و «اعاده در آتش» به معنای حلول در بدن حیوانات است.

م ۲) اگر تناسخ تحقق نیابد، نمی‌توان گفت: هر گاه بخواهند از آن بیرون آیند، بار دیگر آنها را بدان بازگردانند؛ زیرا چنین گزاره‌ای قضیه شرطیه است و بر این معنا دلالت می‌کند که هرگاه ارواح از ابدان خارج شوند دوباره به آن بازگردانده می‌شوند و این سیر همچنان ادامه می‌یابد و چیزی مانع آن نخواهد شد.

م ۳) تالی نادرست است؛ زیرا خداوند متعال به چنین مسئله‌ای خبر داده است.

ن) در نتیجه، مقدم هم نادرست است و تناسخ نه تنها محال نیست، بلکه تحقق یافته است. با این بیان، نحوه استدلال به آیه کاملاً روشن می‌شود و آن اینکه اولاً، باید در معنای «نار» دخل و تصرف کرد و معنای آن را به بدن حیوانات تغییر داد. ثانیاً، چون در قرآن به وقوع چنین حادثه‌ای خبر داده شده، پس حتماً تناسخ اتفاق افتاده، و چون به صورت یک گزاره حقیقیه به آن اشاره شده، امری دایمی است به گونه‌ای که اهل عذاب همیشه در ابدان حیوانات قرار گرفته، عذاب می‌بینند.

اشکال این استدلال در مقنعة نخست است؛ زیرا اطلاق آتش بر ابدان حیوانات خلاف ظاهر است و هیچ قرینه‌ای بر ارتکاب چنین خلاف ظاهری وجود ندارد، بلکه قراین موجود خلاف این معنا را اثبات می‌کنند. بنابراین، آیه به عذاب آخرت اشاره دارد که از آن به عذاب آتش تعبیر می‌شود، و هیچ کتاب لغتی «نار» را به بدن حیوان معنا نکرده است. هیچ‌یک از مفسران حتی احتمال این معنا را هم نداده‌اند، چه رسد به اینکه آیه را این‌گونه تفسیر کنند، بلکه آنها تصریح کرده‌اند که آیه به جاودانگی در عذاب جهنم اشاره دارد که عذابی بزرگ‌تر و در برابر عذاب دنیوی است که عذابی ناچیز است؛ عذابی که در آیه بعدی به آن اشاره شده است.

۳- چارپایان و پرندگان؛ امت‌هایی امثال شما^(۶۸)

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾؛^(۶۹) هیچ جنبنده‌ای نیست که در زمین باشد و پرنده‌ای نیست که به وسیله بال‌های خود پرواز کند، مگر اینکه ملت‌هایی همانند شمایند. ما چیزی را در کتاب فروگذار نمودیم. سپس به سوی پروردگارشان محشور خواهند شد.

گروهی از مفسران نیز بسان شیخ اشراق، در تفسیر این آیه، به استناد تناسخیان به این آیه اشاره کرده، به نقد و بررسی آن پرداخته‌اند؛^(۷۰) ولی تبیین روشنی از نحوه استدلال به آیه ارائه نداده و جالب اینکه برخی بر این نکته تأکید کرده‌اند که تناسخیان تنها بر اینکه حیوانات هم تکلیف دارند به این آیه تمسک جسته‌اند، در حالی که چنین ادعایی با انکار تناسخ نیز سازگار است. بنابراین، تقریر استدلال به گونه‌ای که مورد نظر تناسخیان باشد، نیاز به دقت بیشتری دارد. در این میان، علامه طباطبائی به تبع قطب‌الدین شیرازی،^(۷۱) با عبارت کوتاهی به نحوه استدلال تناسخیان اشاره کرده، چنین می‌گوید: بنا بر نظر تناسخیان، معنای آیه چنین می‌شود: حیوانی از حیوانات نیست، مگر اینکه امت‌های انسانی نظیر شما بودند که پس از مرگ، به ابدان حیوانات منتقل شده، به صورت حیوان درآمده‌اند.^(۷۲)

نحوه استدلال:

م ۱) اگر تناسخ تحقق نیابد مثلثیت بین انسان و حیوانات درست نخواهد بود؛ زیرا شباهتی بین انسان و حیوان وجود ندارد، مگر اینکه ارواح انسان‌ها پس از مرگ، به ابدان حیوانات حلول کرده، به دلیل روح انسانی که در کالبد حیوانات وجود دارد، شباهت بین آنها و انسان‌ها معنا پیدا کند.

م ۲) تالی باطل است؛ زیرا خدای متعال بین انسان‌ها و حیوانات مثلثیت برقرار کرده، می‌فرماید: آنها است‌هایی همانند شمایند.

ن) بنابراین، تناسخ تحقق یافته است.

اشکال این استدلال در اصل ملازمه است؛ زیرا مشابَهت، تنها در معنایی نیست که تناسخیان به آن اشاره کرده‌اند، بلکه مشابَهت، های دیگری نیز وجود دارند که مفسران به آن اشاره نموده‌اند؛ مانند:

- تشابه در اسرار آفرینش که بر عظمت^(۷۳) و قدرت خدا^(۷۴) دلالت می‌کند.

- تشابه در نظام اجتماعی بین حیوانات که در سایه آن نیازهایشان را تأمین می‌کنند. از این رو، آنها نیز مانند انسان‌ها مدنی بالطبع هستند و نیازهایشان را به صورت اجتماعی تأمین می‌نمایند.^(۷۵)

- تشابه در ارزاق، مرگ و میر و اعمال و کردار که بدون حساب و کتاب نیست.^(۷۶)

- تشابه در ادراک و فهم و مشاعر، به گونه‌ای که حیوانات در حد خویش، از ادراک و شعور برخوردارند، هرچند به اندازه شعور انسانی نباشد.^(۷۷)

- تشابه در مرگ و میر، حشر و نشر و حساب و کتاب؛^(۷۸)

- تشابه در شئون اجتماعی و تکلیف به دلیل بهره‌مندی از شعور و حشر و نشر.^(۷۹)

با وجود این همه احتمال، چگونه می‌توان احتمالی را برگزید که نه تنها شاهد محکمی ندارد، بلکه شواهد زیادی بر خلاف آن وجود دارند که مفسران به سبب آنها، از احتمال تناسخ دوری جستند و حتی اگر دلیل محکمی بر تعیین یکی از احتمالات نداشته باشیم، باز هم مجرد احتمال نافی استدلال خواهد بود؟

۴- دو مرگ و دو احیا^(۸۰)

﴿قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اِثْنَيْنِ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ﴾؛^(۸۱) کافران می‌گویند: پروردگارا! تو ما را دو مرتبه طعمه مرگ کردی! و دو مرتبه زنده نمودی! ما به گناهان خویشتن اعتراف کردیم؛ آیا راهی برای خروج (از دوزخ) هست؟
نحوه استدلال:

م ۱) اگر درباره اشقیای تناسخ روی ندهد آنها تنها مزه یک مرگ را خواهند چشید که آنها را از ابدان انسانی جدا می‌سازد.

م ۲) تالی نادرست است؛ زیرا خداوند متعال درباره سعادت‌مندان می‌فرماید: «در آنجا، طعم مرگ را نمی‌چشند، مگر همان مرگ نخستین. و خدا آنها را از عذاب جهنم نگاه داشته است.»^(۸۲) ولی اشقیای در عموم آیه^(۸۳) باقی می‌مانند.

ن) با ابطال تالی، مقدم نیز باطل می‌شود. بنابراین، اشقیای گرفتار تناسخ خواهند بود.

در نقد اشکال مذکور، می‌توان گفت: احتمالاتی که در معنای آیه وجود دارند بسیارند، به گونه‌ای که مفسران در اینکه مراد از دو بار میراندن و دو بار زنده کردن چه باشد، اختلاف‌نظر دارند^(۸۴) و با وجود این همه احتمالات، تعیین تناسخ امکان ندارد؛ زیرا با ورود احتمال، استدلال باطل می‌شود. البته اگر دلیل قاطعی بر تعیین هر یک از احتمالات وجود داشته باشد، باید پذیرفت، که در اشکال پسین به آن اشاره می‌نماییم.

بر فرض تسلیم که مراد از احیا و اماته به صورت تناسخ باشد، هرگز تناسخ ابدی را اثبات نمی‌کند، بلکه تنها دو بار زنده کردن و دوبار میراندن در میان است و نه بیشتر. بنابراین، آیه ناظر به یکی از این معانی است:

الف) مراد از احیای اول احیای در عالم «ذر» است و میراندن اول میراندن در همان عالم است که پس از آن احیا صورت می‌پذیرد، و مراد از احیای دوم، ولادت است و اماته دوم مردن در آخر عمر است.

ب) مراد از میراندن نخست، در عالم «ذر» است و احیای اول ناظر به ولادت است و مراد از میراندن دوم، قبض روح، و احیای دوم سر بر آوردن از قبور است که یوم الحشر اتفاق می افتد.

ج) مراد از احیای اول، ولادت باشد و مراد از میراندن اول، مرگ پایان عمر باشد، و مراد از مرگ دوم زمانی است که همه انسان‌ها و مخلوقات دیگر با نفخ اول می میرند، و منظور از احیای دوم، احیای آنهاست زمانی که دوباره در صور دمیده می شود. به نظر می رسد چه قابل به تناسخ باشیم، چه نباشیم، احتمال سوم صحیح است.

اما منظور از مرگ اول، که در آیه ۵۶ سوره «دخان» وارد شده، یک بار مردن^(۸۵) در زندگی دنیایی است که انسان با آن وارد عالم برزخ می شود. همه مفسران^(۸۶) در این معنا، اتفاق نظر دارند، ولی اینکه چرا این معنا تنها درباره بهشتیان گفته شده، برخی از مفسران^(۸۷) در تبیین آن گفته اند: تا برای بهشتیان بشارتی باشد بر اینکه زندگی جاویدان و گوارایی دارند؛ اما برای دوزخیان که هر لحظه از حیات برایشان مرگی است و گویی پیوسته می میرند و زنده می شوند، این سخن مفهومی ندارد.^(۸۸) برخی دیگر از مفسران گفته اند: کلمه «الآ» به معنای «سوی» است؛ زیرا آدمی دارای دو مرگ است: یکی مرگ اول که او را از دنیا به برزخ انتقال می دهد؛ و دومی مرگی است که آدمی را از برزخ به آخرت می برد. و وقتی کلمه «الآ» به معنای «سوی» باشد و مجموعاً جمله «إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى» بدل از کلمه «الموت» باشد، آیه شریفه در این سیاق و این مقام خواهد بود که غیر مرگ اول را نفی کند و بفرماید: در بهشت آخرت، اصلاً مرگی نیست؛ نه مرگ اول و دنیایی - زیرا آن را چشیدند - و نه غیر آن، که مرگ برزخ باشد. با این بیان، علت تقیید موت به «اولی» روشن می شود.^(۸۹) بنابراین، آیه در مقام تخصیص آیه ۱۱ سوره «غافر» نیست.

خلاصه سخن ما این است که بین اهل بهشت و اهل جهنم فرقی نیست در اینکه هر دو گروه طعم دو مرگ و دو حیات را خواهند چشید و در اینکه وقتی در بهشت یا جهنم قرار گرفتند غیر از مرگ در دنیا، که پیش از این داشتند، هرگز نخواهند مرد و جاودانه خواهند بود.

همسرخ برخی از امت‌ها^(۹۰)

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾؛^(۹۱) بگو: آیا شما را از کسانی که در نزد خدا کیفری بدتر از این دارند خبر بدهم؛ کسانی که خدایشان لعنت کرده و بر آنها خشم گرفته و آنها را بوزینه و خوگ و پرستشگر طاغوت گردانیده است؟ اینان را بدترین جایگاه است و از راه راست گم‌گشته‌ترند.

- ﴿قَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾؛^(۹۲) و چون از ترک چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی نمودند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید!
نحوه استدلال:

م ۱) اگر تناسخ محال باشد مسخ نیز محال است؛ زیرا استحاله تناسخ ملازم استحاله همه انواع آن است و مسخ نیز نوعی از انواع تناسخ است.

م ۲) تالی ناتمام است؛ زیرا به نص صریح قرآن، برخی از امت‌های پیشین به عذاب مسخ دچار شدند و به صورت بوزینه و خوگ درآمدند.

ن) بر این اساس، تناسخ محال نیست؛ زیرا همین که فردی از آن محقق شود، برای اثبات آن کافی است، چه رسد به اینکه نوعی از آن درباره افراد زیادی اتفاق افتد.

در نقد چنین استدلالی، می‌توان گفت: مسخ ملکوتی غیر مسخ ملکی است که از اقسام تناسخ ملکی است؛ زیرا در مسخ ملکوتی، نفس از بدن انسان به بدن دیگری منتقل نمی‌شود، بلکه همان بدن انسانی به بدن حیوانی تبدیل می‌شود، در حالی که در مسخ ملکی، نفس انسان پس از اینکه با مرگ از بدن انسانی جدا شد به بدن حیوانی منتقل می‌شود.

با این وصف، به خوبی روشن می‌شود مسخی که در این دو آیه از آن خبر داده شده است، هیچ ارتباطی با تناسخ ملکی ندارد؛ زیرا ارواح مسخ‌شدگان قوم بنی اسرائیل به بدن‌های دیگر منتقل نشد، بلکه همان بدن‌های انسانی به بدن‌های حیوانی تبدیل گردید.^(۹۳)

محشر بر صورت‌های حیوانی

آیاتی از قرآن و روایات زیادی از منابع حدیثی ما بر این معنا تأکید می‌کنند که انسان‌ها در قیامت، به صورت‌های گوناگونی محشور می‌شوند که بخشی از آنها حتی به صورت حیواناتی مانند بوزینه، خوک و حتی حیواناتی زشت‌تر از آنها محشور می‌شوند که به برخی از آنها اشاره می‌نماییم:

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَيُكْمَأُ وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا»؛ (۹۴) و هر که را خدا هدایت کند، هدایت شده است و هر که را گمراه سازد جز خدا برایش سرپرستی نیابی و در روز قیامت، آنها را بر چهره‌هایشان، کور و لال و کر محشور می‌کنیم و جهنم جایگاه آنهاست که هر چه شعله آن فرو نشیند، بیشترش می‌افروزیم.

استدلال‌کنندگان «وجوه» را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: «علی وجوههم، آی: علی صور الحيوانات المتكسمة الرؤوس»؛ (۹۵)

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «كما تعيشون تموتون و كما تموتون تبعثون و كما تبعثون تحشرون»؛ (۹۶) آنچه‌تان که زندگی می‌کنید می‌میرید و آنچه‌تان که می‌میرید مبعوث می‌شوید و آنچه‌تان که مبعوث می‌شوید محشور می‌گردید.

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورِ الْحَمِيرِ وَ تُحْشَرُونَ فَرَادَى فَرَادَى يُؤَخَذُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ»؛ (۹۷) مردم در قیامت به صورت خران محشور می‌شوند و شما به صورت تک‌تک محشور شده، به جانب بهشت برده می‌شوید.

نحوه استدلال:

م (۱) معاد جسمانی مسلماً تحقق پیدا می‌کند.

م (۲) حشر جسمانی به صورت حیوانات زمانی تحقق می‌یابد که تناسخ را مجاز بدانیم؛ زیرا

حشر به صورت حیوانات زمانی تحقق می‌یابد که نفوسی که با مرگ از بدن‌ها خارج شده‌اند در بدن حیواناتی قرار گیرند که در زمان حشر شکل یافته‌اند.
(ن) در نتیجه، وقوع تناسخ ضرورت دارد.

اشکال استدلال به این دسته از آیات و روایات این است که دلیل اخصی از مدعاست؛ زیرا مدعا اثبات همه انواع تناسخ، حتی تناسخی است که هندیان به آن اعتقاد دارند، در حالی که دلیل مزبور تنها ضرورت تناسخی را اثبات می‌کند که در جریان معاد جسمانی اتفاق می‌افتد و هندیان و کسانی که به تناسخ دائمی باور دارند به شدت آن را انکار می‌کنند.

ملاصدرا، که معاد جسمانی را تنها با جسم مثالی می‌داند، نه جسم عنصری، به این استدلال پاسخ داده که ضرورت معاد جسمانی به ضرورت تناسخ نمی‌انجامد، بلکه آیات و روایاتی که در اینجا بر تناسخ ملکی اقامه شده‌اند تنها تناسخ ملکوتی را اثبات می‌کنند: (۹۸)

«و تمسک بعض الاسلامیین بآیات من الوحی مثل قوله تعالی: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ و قوله تعالی: ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا﴾ و قوله تعالی: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتَالِكُمْ﴾ و آیات المسخ و الاحادیث الواردة فی أنَّ الناس یبعثون علی صور مختلفة بحسب اخلاقهم كثيرة و كما ورد فی الوحی حکایة عن الاشقیاء: ﴿رَبَّنَا أَمَنَّاتُنْتِنِیْنَ وَآحْسَبُنَا ائْتِنْتِنِیْنَ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ﴾ کقوله تعالی فی السعداء: ﴿لَا یَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ و غیر ذلك. (۹۹)

جمع‌بندی

تناسخ از دیرباز در میان ملل و اقوام گوناگون مطرح بوده، به گونه‌ای که تقریباً در طول تاریخ بشر، همیشه گروه یا گروه‌هایی بوده‌اند که به تناسخ باور داشته‌اند، هرچند آن را از نشانه‌های دو مکتب هندوئیسم و بودیسم دانسته‌اند.

تناسخ دارای دو اصطلاح «ملکی» و «ملکوتی» است و آنچه در اینجا مورد نظر بود، همان تناسخ «ملکی» است که به معنای انتقال روح انسان از یک بدن به بدن دیگر است. تناسخ ملکی از یکسو، دارای سه قسم نزولی، صعودی و مشابه است، و از سوی دیگر، به لحاظ انواع انتقال نفس انسانی، به چهار قسم «نسخ»، «مسخ»، «فسخ» و «رسخ» تنوع می‌یابد.

شیخ اشراق به تأسی از مشائیان در بسیاری از کتاب‌های خویش، مانند پرتونامه، کتاب المشارع و المطارحات، الالواح العمادیه، کلمة التصوف، اللمحات و التلویحات، تناسخ را باطل دانسته و با دلایل فراوان، آن را مورد نقد و بررسی قرار داده، ولی این نظر نهایی او نیست؛ زیرا در کتاب حکمة الاشراق با تردید در برخی از دلایل امتناع تناسخ و ناکافی دانستن دلایل ضرورت تناسخ، به تناسخ نزولی گرایش نشان داده و در نهایت، از ارائه نظر قاطع، ناتوان مانده است.



پی‌نوشت‌ها

1. Metempsychosis.
2. Transmigration.

- ۳- ر.ک. د. کمال عثمان بک، *حقایق عن تناسخ الارواح و الحاشية السامسة* (بیروت، شركة ابنه الشريف الانصاری، المكتبة العصرية للطباعة و النشر، ۱۴۲۳)، ص ۹.
- ۴- محمّدین عبدالکریم احمد شهرستانی، *الملل و النحل* (بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۵ق)، ج ۲، ص ۲۵۵ / ملّاصدرا (صدرالدین محمّدین ابراهیم شیرازی)، *الشواهد الربوبية*، تعلیقه ملّاهادی سبزواری (قم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰)، ج دوم، ص ۲۳۲ / محمّدباقر مجلسی، *بحارالانوار* (بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴)، ج چهارم، ج ۷، ص ۴۹.
- ۵- جان. بی. ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۱۵۵.
- ۶- ر.ک. محمّدتقی یوسفی، *تناسخ از دیدگاه عقل و وحی* (در حال چاپ)، ص ۶۲-۵۴.
- ۷- جان. بی. ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ص ۱۵۶-۱۵۵.
- ۸- *الموسوعة العربية العالمية*، تقریب نبیرا دل فیوجو (ریاض، مؤسسة اعمال الموسوعة للنشر و التوزیع، ۱۴۲۹)، ج ۷، ص ۲۰۴.
- ۹- عبدالحسین زرّین‌کوب، *در قلمرو وجدان (سیری در عقاید، ادیان و اساطیر)* (تهران، علمی، ۱۳۶۹)، ص ۱۱۸.
- ۱۰- ر.ک. محمّدین احمد ابوریحان بیرونی، *تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة او مرفولة* (هند - حیدرآباد، وزارة المعارف / افست، بیدار، ۱۴۱۸ / ۱۳۷۶)، ص ۳۸.
- ۱۱- ر.ک. جان. بی. ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ص ۱۸۹.
- ۱۲- قطب‌الدین محمودین مسعود کازرونی شیرازی، *شرح حکمة الاشراق سهروردی*، به اهتمام عبدالله نوری و مهدی محقق (تهران، دانشگاه تهران / مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل، ۱۳۸۰)، ص ۲۵۹.
- ۱۳- ر.ک. ملّاصدرا، *الحکمة المتعالية فی الاسفار العقلية الاربعة* (قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۷۹)، ج دوم، ج ۹، ص ۸ / قطب‌الدین محمودین مسعود کازرونی شیرازی، *شرح حکمة الاشراق سهروردی*، ص ۲۵۷ / بطرس بستانی، *دائرة المعارف؛ قاموس عام لكل فن و مطلب* (بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا)، ج ۶، ص ۲۲۴ / *الموسوعة العربية العالمية*، ج ۷، ص ۲۰۴.
- ۱۴- شیخ اشراق «آغاناظمون» را همان شبت می‌داند که به تناسخ اعتقاد دارد، ولی قیصری چنین اعتقادی ندارد. وی بر آن است که آغاناظمون شخص دیگری غیر از شبت است. (ر.ک. دارد قیصری رومی، *شرح فصوص الحکم*، تعلیقه جلال‌الدین آشتیانی «تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵»، ص ۲۸۹).
- ۱۵- د. کمال عثمان بک، *حقاتق عن تناسخ الارواح و الحاشية السادسة*، ص ۱۹.
- ۱۶- همان.

۱۷. ر.ک. رضا برنجکار، *آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی* (قم، طه، ۱۳۷۸)، ص ۱۱۱.
۱۸. سید محمدهادی بن جعفر حسینی میلانی، *معاضرات فی فقه الامامیه* (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا)، ج ۴، ص ۸۰ / محمد فاضل موحدی لنگرانی، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة* (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا)، کتاب «الخنس و الانفال»، ص ۱۱۴.
۱۹. میرزا غلام‌احمد قادیانی، *مرآت کمالات الاسلام* (بی‌جا، بی‌نا، ۱۸۹۳م)، ص ۳۴۱-۳۴۶.
۲۰. تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی (تهران، پازنگ، ۱۳۷۴)، ص ۱۱۲.
۲۱. فخرالدین محمدبن عمر رازی، *المطالب العالیة من العلم الالهی*، تحقیق احمد حجازی السقاء (بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷)، ص ۳۹۰.
۲۲. «انتقال النفس الانسانیة من جسم الی جسد آخر» (بطرس بستانی، *دائرة المعارف*، ج ۶، ص ۲۲۴) / «الروح تبقى بعد الموت ثم تحل فی جسد شخص آخر أو شیء» (*الموسوعة العربیة العالمیة*، ج ۷، ص ۲۰۴).
۲۳. *مأصدرا، الشواهد الربویة*، ص ۶۹۹.
۲۴. ر.ک. حسن حسن‌زاده آملی، *شرح العیون فی شرح العیون* (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹)، عین ۵۴، ص ۸۱۱.
۲۵. *مأصدرا معتقد است: فلاسفة یونان به همین معنا اعتقاد داشتند.*
۲۶. *مأصدرا، الاسفار*، ج ۹، ص ۴ و ۸.
۲۷. در بیشتر منابع به انواع چهارگانه تناسخ اشاره شده که در اینجا تنها به ذکر چند منبع اکتفا می‌کنیم: *مأصدرا، الاسفار*، ج ۹، ص ۴ / حسن حسن‌زاده آملی، *شرح العیون فی شرح العیون*، ص ۸۱۳ / *مأصدرا، الشواهد الربویة*، ص ۲۲۶ / *مأعبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح و تحقیق و مقدمه زین‌العابدین فریانی لاهیجی* (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲)، ص ۲، ۷ و ۱۷۲.
۲۸. ر.ک. عبدالحسین زرین‌کوب، *در قلمرو وجدان*، ص ۲۵ / جان. بی. ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ص ۲۱، ۹۱، ۹۵، ۱۶۸، ۱۸۹ و ۳۰۹.
۲۹. بیان وجه ارتباط اعتقاد به وحدت وجود و قانون «کارما» مجالی دیگر می‌طلبید که برای تحقیق بیشتر، تنها به ذکر برخی از منابع اکتفا می‌کنیم: تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ص ۱۱۲ و ۳۸۳۷ / دیوید جایدمستر، *شور جاویدانگی*، ترجمه غلامحسین توکلی (قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۰)، ص ۱۶۹ / داریوش شایگان، *آیین هندو و عرفان اسلامی*، ترجمه جمشید ارجمند (تهران، فرزاد، ۱۳۸۲)، ص ۳۶۶ / همو، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص ۴۷۳-۵۵۷.
30. Edward Craig, *Routledge Encyclopedia of Philosophy* (London, Routledge, 1996).
۳۱. ر.ک. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ* (قم، سمت / طه / مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۹)، ص ۴۰ / *الموسوعة العربیة العالمیة*، ج ۷، ص ۲۰۴. برای توضیح بیشتر راجع به «کارما» و مراحل چهارگانه آن، ر.ک.

- دارام ویرسینگ، آشنایی با هندوئیسم، ترجمه سیدمرتضی موسوی (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۸-۱۱۹ / داربوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۲۷۴.
۳۲. ملّاصدرا، الشواهد الربوبية، ص ۲۲۵.
۳۳. شیخ اشراق، مجموعه مصتفات، به اهتمام سیدحسین نصر (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲)، ج ۳ (رساله پرتونامه)، ص ۷۴.
۳۴. همان، ج ۱، (کتاب المشارع والمطارحات)، ص ۴۹۳.
۳۵. همان، ج ۴ (الالواح العمادية)، ص ۸۱.
۳۶. همان، ج ۳ (الواح عمادی)، ص ۱۷۰.
۳۷. همان، ج ۴ (کلمة التصوف)، ص ۱۲۰.
۳۸. همان، ج ۴ (اللمحات)، ص ۲۳۶.
۳۹. همان، ج ۱ (المشارع والمطارحات)، ص ۴۹۳.
۴۰. همان، ص ۴۹۹-۵۰۰.
۴۱. همان، ج ۱ (التلویحات)، ص ۸۱-۸۶. با توجه به اینکه ما عبارات شیخ اشراق را در حکمة الاشراق در پیش داریم و عبارات التلویحات تفاوت چندانی با آن ندارد، از ذکر عبارات التلویحات صرف نظر می‌کنیم.
۴۲. همان، ص ۸۶-۸۵.
۴۳. همان، ص ۹۱.
۴۴. همان، ص ۷۶.
۴۵. همان، ج ۲ (حکمة الاشراق)، ص ۲۱۶-۲۱۷.
۴۶. همان، ص ۲۱۷.
۴۷. همان.
۴۸. همان.
۴۹. همان، ص ۲۱۷-۲۱۸.
۵۰. همان، ص ۲۱۸-۲۱۹.
۵۱. همان، ص ۲۱۸.
۵۲. همان، ص ۲۱۸-۲۱۹.
۵۳. همان، ص ۲۲۲.
۵۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۰.
۵۵. همان، ج ۲ (حکمة الاشراق)، ص ۲۱۹. همچنین ر.ک. همان، ج ۳ (پرتونامه)، ص ۷۴ / همان، ج ۴ (الالواح العمادية)، ص ۸۱ / همان، ج ۳ (الواح عمادی)، ص ۱۷۰ / همان، ج ۴ (کلمة التصوف)، ص ۱۲۰ / همان، ج ۴ (اللمحات)، ص ۲۳۶.

۵۶. فخرالدین محمدبن عمر رازی، *المباحث المشرقیة* (بیروت، دارالکتب العربی / افست ایران، ۱۴۱۰)، ج ۲، ص ۳۹۷ / *مأصدرا، المبدأ و المعاد، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی* (تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴)، ص ۳۴۵-۳۴۶ / *همو، الاسفار*، ج ۹، ص ۱۳ / *مأعبدالرزاق قیاض لاهیجی، گوهر مراد*، ص ۱۷۴ / *مأهادی سبزواری، اسرار الحکم، مقدمه و حواشی ابوالحسن شعرانی، تصحیح ابراهیم میانجی* (تهران اسلامی، ۱۳۶۲)، ج دوم، ج ۱، ص ۲۹۷ / *علیرضا مسجدجامی، پژوهشی در معارف امامیه* (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰)، ج ۲، ص ۱۰۰، پاورقی.

۵۷. همان، ص ۲۱۹-۲۲۰.

۵۸. همان، ص ۲۲۰.

۵۹. همان، ص ۲۲۰.

۶۰. همان، ص ۲۲۰.

۶۱. برای نمونه، رک. ابن‌سینا، *الشفاء النفس* (قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴)، المقالة الخامسة، الفصل الرابع، ص ۳۲۰-۳۲۱ / ابن‌سینا، *النجاة من الفرق في بحر الضلالات*، ویرایش محمدتقی دانش‌پژوه (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹)، ص ۳۸۶-۳۸۷ / ابن‌سینا، *المبدأ و المعاد* (تهران، دانشگاه تهران / مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگ‌گیل، ۱۳۶۳)، ص ۱۰۸.

۶۲. رک. شیخ اشراق، *مجموعه مصنفات*، ج ۳ (رساله پرتونامه)، ص ۷۴ / همان، ج ۱ (المشارع و المطارحات)، ص ۴۹۳ / همان، ج ۴ (الالواح العمادية)، ص ۸۱ / همان، ج ۳ (الواح عمادی)، ص ۱۷۰ / همان، ج ۴ (کلمة التصوف)، ص ۱۲۰ / همان، ج ۴ (اللمحات)، ص ۲۳۶ / همان، ج ۱ (التلویحات)، ص ۹۱ / همان، ج ۱ (المطارحات)، ص ۴۹۹-۵۰۰ / همان، ج ۱ (التلویحات)، ص ۸۱-۸۳.

۶۳. همان، ج ۱ (التلویحات)، ص ۸۱ / همان، ج ۳ (رساله پرتونامه)، ص ۷۴ / همان، ج ۱ (المشارع و المطارحات)، ص ۴۹۳ / همان، ج ۴ (الالواح العمادية)، ص ۸۱ / همان، ج ۳ (الواح عمادی)، ص ۱۷۰ / همان، ج ۴ (کلمة التصوف)، ص ۱۲۰ / همان، ج ۴ (اللمحات)، ص ۲۳۶.

۶۴. همان، ج ۱ (التلویحات)، ص ۸۳ / *مأهادی سبزواری، اسرار الحکم*، ص ۳۰۰.

۶۵. نساء (۴): ۵۶.

۶۶. قطب‌الدین محمودبن مسعود کازرونی شیرازی، *شرح حکمة الاشراق سهروردی*، ص ۴۷۱.

۶۷. سجده: ۲۰-۲۱.

۶۸. شیخ اشراق، *مجموعه مصنفات*، ج ۱ (التلویحات)، ص ۸۳.

۶۹. انعام: ۳۸.

۷۰. محمدبن حسن طوسی، *التبیان فی تفسیر القرآن* (بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا)، ج ۴، ص ۱۲۹ / فضل‌بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح و تحقیق هاشم رسولی محلاتی و فضل‌الله یزدی طباطبائی (بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸)، ج دوم، ج ۴، ص ۴۶۲ / سلطان محمد گنابادی، *بیان السعادة*

- (بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰)، ج دوم، ج ۲، ص ۱۲۹ / ناصر مکارم شیرازی، الامثل فی تفسیرالکتاب المنزل (قم، مدرسة الامام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱)، ج ۴، ص ۲۷۵.
- ۷۱- قطب الدین محمودین مسعود کازرونی، شرح حکمة الاشراق سهورودی، ص ۴۷۱.
- ۷۲- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیرالقرآن (قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷)، ج پنجم، ج ۷، ص ۸۳.
- ۷۳- ر.ک. محمدبن حبیب الله سبزواری نجفی، ارشاد الاذهان فی تفسیرالقرآن (بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹)، ص ۱۷۳ / سیدمحمد حسینی شیرازی، تقریب القرآن الی الاذهان (بیروت، دارالعلوم للطباعة و النشر، ۱۴۲۴)، ج ۲۸، ص ۶۸ / محمدبن حبیب الله سبزواری نجفی، الجدید فی تفسیرالقرآن (بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶)، ج ۳، ص ۲۹ / حسن مصطفوی، تفسیر روشن (تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰)، ص ۳۶۴ / محمدبن علی شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی (تهران، داد، ۱۳۷۳)، ج ۱، ص ۷۵۴.
- ۷۴- ملأفتح الله کاشانی، زبدة التفسیر (قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۳)، ج ۲، ص ۳۸۷.
- ۷۵- ر.ک. مقاتل بن سلیمان. تفسیر مقاتل بن سلیمان (بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۳)، ج ۱، ص ۵۶۰ / محمد صادقی نهرانی، الفرقان فی تفسیرالقرآن (قم، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵)، ج دوم، ج ۱۰، ص ۱۳ / محمدتقی مدرسی، من هدی القرآن (تهران، دار محبب الحسین، ۱۴۱۹)، ج ۳، ص ۵۸ / علی اکبر قرشی، احسن الحدیث (تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۸)، ج سوم، ج ۳، ص ۲۱۵-۲۱۶.
- ۷۶- ر.ک. فضل بن طبرسی، جوامع الجامع، تصحیح و تعلیق ابوالقاسم گرجی (قم، دانشگاه تهران، ۱۴۰۹)، ج دوم، ج ۱، ص ۳۷۶ / ملأفتح الله کاشانی، زبدة التفسیر، ج ۲، ص ۳۸۷ / محمدبن محمدرضا قمی مشهیدی، کنزالدقائق و بحر الغرائب (تهران، وزارة الارشاد، ۱۳۶۶)، ج ۴، ۳۲۲ / علی بن حسین عاملی، الوجیز (قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳)، ج ۱، ص ۴۱۷ / محمدبن مرتضی کاشانی، المعین (قم، مکتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۱۰)، ج ۱، ص ۳۳۵.
- ۷۷- عبدالحمین طیب، اطیب البیان فی تفسیرالقرآن (تهران اسلام، ۱۳۷۸)، ج دوم، ج ۵، ص ۵۹.
- ۷۸- فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۷۶.
- ۷۹- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۸۰-۷۲.
- ۸۰- شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۱ (التلویحات)، ص ۸۳ / ملأصدرا، الاسفار، ج ۹، ص ۳۴.
- ۸۱- غافر: ۱۱.
- ۸۲- دخان (۲۴): ۵۶.
- ۸۳- غافر (۴۰): ۱۱.
- ۸۴- ر.ک. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۷، ص ۳۱۲-۳۱۴ / هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیرالقرآن (تهران، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۵)، ج ۴، ص ۸۷۹ / ناصر مکارم شیرازی، الامثل فی تفسیرالکتاب المنزل، ج

- ۵ ص ۲۱۰-۲۱۱ / علی اکبر قرشی، احسن الحدیث، ج ۹، ص ۳۴۶.
- ۸۵- علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۴۶
- ۸۶- برای نمونه، ر.ک. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۵ / سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۵۰ / علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۴۶ / ناصر مکارم شیرازی، الامثل فی تفسیر الکتاب المنزل، ج ۱۶، ص ۱۷۰ و تفاسیر دیگر.
- ۸۷- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۵ / محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۴۲.
- ۸۸- ر.ک. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۵ / محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۴۲.
- ۸۹- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۱۴۹ / ملأهادی سبزواری، اسرارالحکم، ص ۳۰۰.
- ۹۰- قطب الدین محمود بن محمود کازرونی شیرازی، شرح حکمة الاشراق سهروردی، ص ۴۷۱.
- ۹۱- مانده: ۶۰.
- ۹۲- اعراف: ۱۶۶.
- ۹۳- ر.ک. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۱۰ / سعدالدین محمود بن عمر تفتازانی، شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق و تقدیم عبدالرحمان عميرة (قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۰)، ج ۳، ص ۳۲۷ / محمد محسن فیض کاشانی، کلمات مکتونه، تصحیح و تعلیق عزیزالله عطارادی فوجانی (تهران، فراهانی، بی تا)، ص ۷۶-۷۷ / علیرضا مسجدجامعی، پژوهشی در معارف امامیه، ج ۲، ص ۱۲۰۱، پاورقی.
- ۹۴- اسراء: ۹۷.
- ۹۵- قطب الدین محمود بن محمود کازرونی شیرازی، شرح حکمة الاشراق سهروردی، ص ۴۷۱.
- ۹۶- ابن ابی جمهور احسایی، هوالی اللثالی، مقدمه شهاب الدین مرعشی نجفی، تحقیق آقامجیبی عراقی (قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۵)، ج ۴، ص ۷۲.
- ۹۷- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۹۲ / محمد بن عمر کتبی، رجال الکتبی (مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸)، ص ۴۴.
- ۹۸- ملأصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۲۷۱-۲۷۲ / همو، الاسفار، ج ۹، ص ۱۵۴.
- ۹۹- شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۲ (حکمة الاشراق)، ص ۲۲۱-۲۲۲.

منابع

- ابن سینا (حسین بن عبدالله)، الشفاء، الطبیعیات، قم، منشورات مکتبه آية الله العظمى المرعشى النجفی، ۱۴۰۴.
- ...، النجاة، مصر، مطبعة السعادة / المکتبه المرتضوی، ۱۳۵۷.
- ...، النجاة من الفرق فی بحر الضلالات، ویرایش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ...، المبدأ و المعاد، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل، ۱۳۶۳.
- احسانی، ابن ابی‌جمهور، عوالی اللثالی، مقدمه شهاب‌الدین مرعشی نجفی، تحقیق، آقامجتبی عراقی، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۵، ج ۴.
- الموسوعة العربية العالمية، تعریب، تیبرادل فیوجو، ریاض، مؤسسه اعمال الموسوعة للنشر و التوزیع، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۷.
- بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، مؤسسه البیئة، ۱۴۱۵، ج ۴.
- برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، قم، طه، ۱۳۷۸.
- بستانی، بطرس، دائرة المعارف؛ قاموس عام لكل فن و مطلب، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ج ۶.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة أو مردولة، هند - حیدرآباد، وزارة المعارف / افست بیدار، ۱۴۱۸.
- تاراجند، تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، تهران، پازنگ، ۱۳۷۴.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، شرح المقاصد، نحفین و تعلیق و تقدیم عبدالرحمان عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۰، ج ۳.
- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، قم، سمت / طه / مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۹.
- جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- چایدمترو، دیوید، شور جاودانگی، ترجمه غلامحسین توکلی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۰.
- حسن‌زاده آملی، حسن، شرح المیون فی شرح المیون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- حسینی شیرازی، سیدمحمد، تقریب القرآن الی الازهان، بیروت، دارالعلوم للطباعة و النشر، ۱۴۲۴، ج ۲۸.
- حسینی میلانی، سید محمدهادی بن جعفر، محاضرات فی فقه الامامیه، بی جا، بی تا، ج ۷.
- دارام ویرسینگ، آشنایی با هندوئیسم، ترجمه سیدمرتضی موسوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، المباحث المشرقیة، بیروت، دارالکتب العربی / افست ایران، ۱۴۱۰، ج ۲.

- ، *المطالب العالیة من العلم الالهی*، تحقیق احمد حجازی السقاء، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.
- زوزین کوب، عبدالحسین، *در قلمرو وجدان (سیری در عقاید، ادیان و اساطیر)*، تهران، علمی، ۱۳۶۹.
- سبزواری، ملّادی، *اسرارالحکم*، مقدّمه و حواشی ابوالحسن شعرانی، تصحیح ابراهیم میانجی، تهران، اسلامیّه، ۱۳۶۲، ج دوم.
- سبزواری نجفی، محمّدين حبیب الله، *ارشادالاذهان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹.
- ، *الجديد فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶، ج ۳.
- شایگان، داربوش، *آیین هندو و عرفان اسلامی*، ترجمه جمشید آرجمند، تهران، فرزانه، ۱۳۸۲.
- ، *ادیان و مکتب های فلسفی هند*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج سوم.
- شریف لاهیجی، محمّدين علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، داد، ۱۳۷۳، ج ۱.
- شهرستانی، محمّدين عبدالکریم احمد، *الملل و النحل*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۵ق.
- شیخ اشراق (شهاب الدین سهروردی)، *مجموعه مصنفات*، به اهتمام سیدحسین نصر، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ج ۴۰۱.
- صادقی تهرانی، محمّد، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، قم، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵، ج دوم، ج ۱۰.
- طباطبائی، سید محمّدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷، ج پنجم، ج ۷.
- طبرسی، فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، تصحیح و تعلیق ابوالقاسم گرّجی، قم، دانشگاه تهران، ۱۴۰۹، ج دوم.
- ، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح و تحقیق هاشم رسولی محلّاتی و فضل الله یزدی طباطبائی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸، ج دوم، ج ۴.
- طوسی، محمّدين حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۴.
- طبیب، عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران اسلام، ۱۳۷۸، ج دوم، ج ۵.
- عاملی، علی بن حسن، *الوجیز*، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳، ج ۱.
- فاضل موحدی لنگرانی، محمّد، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریرالوسیلة*، بی جا، بی تا، بی تا، کتاب «الخمس و الانفصال».
- فیاض لاهیجی؛ ملّاعبدالرزاق، *گوهر مراد*، تصحیح و تحقیق و مقدّمه زین العابدین قریانی لاهیجی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
- فیض کاشانی، محمّدحسین، *کلمات مکنونة*، تصحیح و تعلیق عزیزالله عطاردی فوجانی، تهران، فراهانی، بی تا.
- قادیانی، میرزا غلام احمد، *مرآت کمالات الاسلام*، بی جا، بی تا، ۱۸۹۳م.

- قرشی، علی اکبر، احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۸، ج سوم، ج ۳.
- قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، کنزالدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارة الارشاد، ۱۳۶۶، ج ۴.
- قیصری رومی، داود، شرح فصوص الحکم، تعلیقة جلال الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- کازرونی شیرازی، قطب الدین محمود بن مسعود، شرح حکمة الاشراق سهروردی، به اهتمام عبدالله نوری و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران / مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیگیل، ۱۳۸۰.
- کاشانی، محمدبن مرتضی، المعین، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۰.
- کاشانی، مفتاح الله، زیادة التفسیر، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۳، ج ۲.
- کشی، محمدبن عمر، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
- کمال عثمان بک، د. حقایق عن تناسخ الارواح و المعاسة السادسة، بیروت، شركة ابناء الشریف الانصاری، المکتبه المعصریة للطباعة و النشر، ۱۴۲۳.
- گنابادی، سلطان محمد، بیان السعادة، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸، ج دوم، ج ۲.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴، ج چهارم، ج ۷.
- مدرّسی، محمدتقی، من هدی القرآن، تهران، دار محیی الحسین، ۱۴۱۹، ج ۳.
- مسجدجامعی، علیرضا، پژوهشی در معارف امامیه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۲.
- مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰.
- مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۳، ج ۱.
- مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر الكتاب المنزل، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱، ج ۱۵.
- مآصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی)، الشواهد الربوبیة، تعلیقة مأهادی سبزواری، قم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰، ج دوم.
- _____، المبدأ و المعاد، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
- _____، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۷۹، ج دوم، ج ۹.
- یوسفی، محمدتقی، تناسخ از دیدگاه عقل و وحی، در حال چاپ.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی